



دردآلود:

سرتیپ خلبان علی محمد نادری جدا از این که سابقه دوستی دیرینه با شهید بابایی دارد، خلبان هواپیمایی است که بابایی در آن به شهادت رسید. او در این گفت‌وگو از رشادت‌ها و بزرگواری‌های انسانی می‌گوید که تاریخ ایران به او می‌بالد. امیر نادری، یکی از ذخایر گرانمای انقلاب است که می‌تواند راوی بسیاری از رشادتها باشد و این گفت‌وگو روایت بخشی از این دلاورمردی‌هاست.

گفت‌وگو با سرتیپ خلبان علی محمد نادری، هم‌رزم شهید عباس بابایی و مشاور عالی سازمان هوایی جمهوری اسلامی

## جان تازه‌ای به نیروی هوایی بخشید...

### لطفاً در ابتدا خودتان را معرفی بفرمایید.

بنده علی محمد نادری متولد ۱۳۲۹ از شهرستان نهاوند هستم. پس از این که ۲ سال خدمت سربازی را به‌عنوان سپاه دانش در ژاندارمری به پایان رساندم، با علاقه‌ای که به پرواز داشتم و تبلیغاتی که نیرو هوایی مبنی بر استخدام داشت به آنجا رفتم و استخدام شدم. ۲ سال در ایران دوران آموزشی و نظامی را گذراندم، سپس برای آموزش پرواز به آمریکا رفتم در آنجا ۲ سال دوره آموزش پرواز با هواپیمای جت شکاری را دیدم. سپس به ایران برگشتم و در پایگاه چهارم در فول دوره خلبانی تاکتیکی و جنگی را به پایان رساندم.

### از آشنایی خودتان با شهید بابایی بفرمایید؟

زمانی که ایشان معاون عملیاتی نیروی هوایی شد، من هم جانشین پایگاه دوم شکاری بودم. چون مشخص کردن طرح کلی، هدف‌ها، مسیرها و نوع مأموریت با عملیات نیرو بود، ایشان به پایگاه دوم شکاری آمدند. او یکی دو سال قبل از من دوره آموزش در آمریکا را تمام کرده و به ایران آمده بود. ایشان خلبان اف ۵ (همان هواپیمایی که من پرواز می‌کردم)، بود. با ورود هواپیماهای اف ۱۴ به ایران ایشان که از خلبان‌های تیزهوش نیرو بود برای پرواز با آن انتخاب شد. به‌هر حال زمانی که من از آمریکا به ایران آمدم موفق به دیدن ایشان نشدم و از ایشان هم اطلاعی نداشتم. چون او در پایگاه اصفهان بود و من در پایگاه تبریز بودم. اما وقتی معاون عملیات شد برای پروازها به پایگاه‌ها می‌آمد، روزی که فکر می‌کنم اوایل انقلاب بود و ایشان تازه معاون عملیات شده بود، به تبریز آمد. در آن زمان هم معاون عملیاتی پایگاه دوم تبریز شهید اردستانی بود که از قبل با شهید بابایی آشنایی کامل داشت. من در خدمت شهید اردستانی بودم که ایشان هم از مردان مخلص، شجاع و قهرمان نیروی هوایی بود و من از طریق او با شهید بابایی آشنا شدم. با دیدن درجه و ارستگی، شجاعت، مدیریت و گوش به فرمان رهبر کبیر بودن، من هم شیفته اخلاق و روحیه این شهید بزرگوار شدم. من حدوداً از ۳-۲ سال قبل از شهادتش در خدمت او بودم و تا قبل از سال ۶۴ ما بر اساس روش‌هایی که

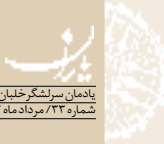
نیروی هوایی در آمریکا آموزش دیده بود عملیات‌هایی انجام می‌دادیم که بسیار هم موفق بود. تا فتح خرمشهر نیروی هوایی ما دارای روش و تاکتیک‌های پرواز بسیار موثر و مفید بود، ما از اوایی که این جنگ تحمیلی شروع شد با توجه به تجهیزات پیشرفته روز عمل می‌کردیم، پس از این که صدام اولین تجاوز خود را شروع کرد نیروی هوایی با اقتدار و توانایی که داشت برتری هوایی را به دست آورد و تا فتح خرمشهر این وضعیت

**ترکیب استفاده از مهماتی که داشتیم، تجهیزات غربی و شرقی که استفاده می‌شد، دشمنان نمی‌دانستند ما چه کار می‌کنیم؛ لذا روش بومی به وجود آمد که آن را قرارگاه رعد به مدیریت شهید بابایی به وجود آورده بود.**

ادامه داشت، یعنی تا آن زمان نیروهای ما در جبهه هم می‌توانستند خوب پیشرفت کنند. اما پس از آن تجاوزگرها و ابر قدرت‌ها به این نتیجه رسیدند که احتمالاً بنیاد حکومتی بغداد و صدام به خطر افتاده پس آن‌ها اسراری را که در آموزش‌ها به ما یاد داده بودند، روش‌های پروازی که ما داشتیم و تاکتیک‌هایی که به‌کار می‌بردیم را به‌طور کامل در اختیار عراق گذاشتند. از فتح خرمشهر که فکر می‌کنم پاییز ۶۱ بود به بعد برتری هوایی به دست عراق افتاد، ما در این دوره ۳-۲ ساله تحرک چندانی هم در جبهه‌های نبرد نداریم چون اگر نیروهای زمینی می‌خواستند در زمین اقداماتی را انجام دهند، مورد تهاجم نیروهای هوایی عراق قرار می‌گرفتند، کاری از پیش

نمی‌بردند و تلفات بالایی را می‌دادند. تا این که شهید بابایی فکر نو و هسته خودکفایی که در نیروی هوایی کشور به وجود آورد، قرار گاهی به نام رعد تشکیل داد که از پاییز ۶۴ به بعد وارد عمل شد. اگر ما روند جنگ را بررسی کنیم می‌بینیم که از آن تاریخ به بعد نیروی زمینی ما هم موفقیت‌هایی را کسب کرد، مثل عملیات والفجر که فاو گرفته شد یا کربلای ۵ که در شلمچه نیروهای سنگین عراق منهدم شدند، این‌ها از موفقیت‌هایی بود که به دنبال فکر جدیدی که شهید بابایی در قرارگاه رعد به وجود آورده بود، رخ داد. این مسائل در بررسی‌ها، علت‌ها و روند جنگ کمتر گفته شده که اگر دقت شود محققین به مطالبی که گفته‌ام خواهند رسید.

در خلال سال‌های ۶۱ تا ۶۴ فرمودید که چیزهایی به‌عنوان اسرار که آموزش دیده بودید را آمریکا در اختیار عراق گذاشت، ۲ مساله به وجود می‌آید یکی این‌که با توجه به این‌که وارد فضای جنگ شده بودیم آیا این امکان و تلفی را نباید می‌داشتیم که ممکن است روزی آمریکا این کار را نکند، برای این مساله چه تمهیداتی چیده شده بود، و بعد که این اتفاق افتاد در خلال این ۳ سال چه فرآیندی طی شد که ما به برتری مجدد برسیم؟ البته جنگ خواست کشور اسلامی ما نبود، چون ما در وضعیت تحولی انقلابی بودیم و نه آمادگی داشتیم و نه آموزشی برای جنگ دیده بودیم و نه فکری برای جنگ کرده بودیم، لذا ما همیشه در جنگ دنباله رو بودیم یعنی روند را پیش می‌بردیم چون جنگ بر ما تحمیل شد، وقتی اتفاقی در جنگ می‌افتاد به فکر چاره‌اندیشی می‌افتادیم. اوایل که وارد جنگ ناخواسته شدیم با آموزش‌هایی که دیده بودیم برتری هوایی با ما بود، کل نیروهای ما آموزش دیده آمریکا بودند. بعد از این که خرمشهر فتح شد، ابر قدرت‌ها به وحشت افتادند که ممکن است جمهوری اسلامی موجب سقوط عراق شود و در کلیه کشورهای منطقه گسترش یابد، بنابراین آنها آمدند، کمک کردند و انواع و اقسام سلاح‌های پیشرفته را در اختیار عراق و صدام گذاشتند. تمام روش‌هایی که به ما آموزش داده بودند و تمام چیزهایی که برای ما راز بود همه را در اختیار عراق



## سرهننگ بابازاده یکی از خلیانها که معاون عملیات آن زمان بود، از هواپیما بالا رفت و وقتی کابین عقب را دید به سرش زد و با شیون گفت: شهید اینجاست.

زن حتی رادارهای دوربرد ما را می زدند چه برسد به موشک های پدافندی. هیچ امنیتی در مقابل عراق نداشتیم و واقعاً پدافند ما در این مدت کاری از دستش بر نمی آمد، با تدبیری که قرارگاه رعد با فکر شهید بابایی به وجود آورد نیرو هوایی زنده شد. وقتی یکی از هواپیماهای عراق که شهرهای ما را بمباران می کرد در آسمان اصفهان سرنگون شد، از آن زمان دیگر ما شهر زنی نداریم و نیروهای ما در جبهه ها حرکت می کنند. آن زمان در پایگاه دزفول بودم از جبهه می آمدند و می گفتند که نیروهای عراق با یک هواپیمای تقریباً مسافربری آشغال های اداری و پاره آجرها را روی ما می ریزند و در واقع این طور با حالت خفت باری می گویند شما هیچ کاری از دستتان بر نمی آید، یعنی تا این حد مدعی شده بودند، چرا که آن روش ها در اختیار دشمن قرار گرفته بود و با سلاح های پیشرفته کاری از ما ساخته نبود. لذا قرارگاه رعد و این مجموعه که اشاره کردم تدابیری اندیشیدند که هم پدافند و هم آفند زنده شد و با برتری هوایی که نیروی هوایی به دست آورد جبهه های ما هم متحرک شدند و موفقیت های چشمگیر خوبی را بعد از سال ۶۴ در جبهه ها می بینیم.

این فرایند تا چه سالی ادامه داشت؟

تا زمانی که آنها بمباران شیمیایی را شروع کردند، سردشت و حلبچه را زدند، تنها این کار از دست عراق بر می آمد، با این تدبیر خصمانه و غیر انسانی فاو را می گیرند و بسیاری از نیروهای ما را در جبهه ها بمباران شیمیایی می کنند، مجدداً قرارگاه رعد تدبیرهایی اندیشید. آنها با هواپیما به صورت نامحسوس یا با توپخانه هایشان شیمیایی می زدند و یا در جاهایی مثل سردشت که نزدیک مزر بود یواش می آمدند و سریع بر می گشتند. چون نیرو هوایی ما برتری داشت نمی توانستند به عمق کشور نفوذ کنند. ولی در جبهه ها و مرزها این گونه عمل می کردند که با تحرکی که نیروهای ما از لحاظ زمینی هوایی

گذاشتند، چون نمی خواستند ما موفق شویم از این مرحله به بعد به چاره اندیشی پرداختیم و از گروه هایی که این کار را انجام دادند گروهی بود که در قرارگاه رعد مستقر بود، که هسته اصلی اش به فرماندهی شهید بابایی و شهید بزرگوار دیگر یعنی شهید ستاری که بخش پدافندی را بر عهده داشت و شهید اردستانی بود. این نفر هسته اصلی و مرکزی قرارگاه رعد را تشکیل دادند. پس از

مدتی آن را به پایگاه امیدیه که غیر فعال بود بردند و در آنجا به نوآندیشی و نوآوری جدید رسیدند، که هم در پدافند بعد از سال ۶۴ سرنگونی در فتح فاو یا در والفجر ۸ بیش از ۴ فروند هواپیماهای جنگنده عراق منهدم شد. در همان زمان یعنی قبل از سال ۶۴ اگر ۲ تا ۳ هواپیماهای ما به عراق می رفت و می خواست عملیات جنگی انجام دهد، ۱۰۰ درصد منهدم یا خلبانش شهید می شدند، یعنی از سال ۶۱ تا ۶۴ این روند وجود دارد، هم سوانح زیادی در نیروی هوایی داشتیم و هم شاهد توقف عمل در جبهه های زمینی بودیم.

این تدابیر چه بود؟

تغییراتی بود که در روش پروازی و پدافندی ما داده شد، ترکیب استفاده از مهماتی که داشتیم، تجهیزات غربی و شرقی که استفاده می شد، دشمنان نمی دانستند ما چه کار می کنیم، لذا روش بومی به وجود آمد که آن را قرارگاه رعد به مدیریت شهید بابایی به وجود آورده بود. سال ۶۴ به بعد تحول موقعیت در جبهه را می بینیم و برتری هوایی را به دست می آوریم. و بعد از آن دوباره دشمن به چاره اندیشی و حمله دیگری متوسل می شود و آن بمباران های شیمیایی است.

اگر مقدر است تا حدی تفاوت قبل و بعد مقطع مورد بحث را تشریح کنید تا مشخص شود که تا کتیک های هوایی ما تا سال ۶۱ چطور بود و در آن سال که به نوآندیشی رسیدیم چه تحولی پیدا کرد؟

ما تا سال ۶۱ روش پروازی داشتیم که از آمریکا آموخته بودیم، که تخصصی است و نیروهای آموزش دیده هوایی و خلبانان می دانند که این ها چیست، مثلاً برای بمباران ها از روش اوج گرفتن و شیرجه زدن استفاده می کردیم که پس از لو رفتن این روش ها را تغییر دادیم. یا مثلاً پدافند ما توسط اف ۱۴ انجام می شد که روش خاصی بود و اصلاً هواپیماهای عراقی جرأت نداشتند که به فضای ما بیایند چون وحشت خاصی از هواپیما می داشتند، اما پس از فتح خرمشهر این روش در اختیار عراق گذاشته شد، به طوری که هواپیماهای پیش پا افتاده آن ها راحت اف ۱۴ را طعمه قرار می دادند، در این مدت چندین هواپیما اف ۱۴ ما توسط آنها زده شد. با تغییر روشی که قرارگاه رعد داشت آنها به وحشت افتادند ولی این روش از رازهای پروازی اف ۱۴ است که آن نیاز نیست من آنها را مطرح کنم.

ولی روشی که قرارگاه رعد به وجود آورد با

هواپیماهای اف ۱۴ هم می توانستیم هواپیماهای پیشرفته ای را که در اختیار عراق گذاشته بودند را به راحتی شکار کنیم. الان هم آمریکا واقعاً نمی داند هواپیما اف ۱۴ که به ما داده چه توانمندی هایی دارد، چرا که برتری اف ۱۴ ما یک برتری خاص نسبت به کلیه هواپیماهای کشورهای اطراف ماست و به هر حال این قدرتی است که ما داریم و روشی است که توسط قرارگاه رعد ابداع شده که در واقع در بستر نیروی هوایی گسترش و تکوین یافته است. هواپیماهای شکاری ما الان به روش ها و میمات خاص تجهیز شده اند که دشمن مطلع نیست و این قدرتی است که در جمهوری اسلامی به وجود آمده است. تا قبل از آن می بینیم که عراق به راحتی رادارها و تمام سیستم های پدافندی ما را می زند، اصلاً ما در این مدت کور هستیم، چون تمام ضعف راداری و بینایی کشور در اختیار عراق بود و آنها راحت با موشک های راداری و پرتو

داشتند، می بینیم که آمریکا خودش وارد گود می شود و هواپیماهای مسافربری ما را در روی خلیج فارس مورد هدف قرار داده و عملاً یکی، دو تا از سکوها نفتی ما را خود آمریکا مورد تهاجم قرار می دهد، همچنین به ناوگان ما حمله کردند و حتی به یکی از ناوهای ما صدمه زدند، چون با این تدبیر شیمیایی کاری از دست عراق بر نیامد، خود آمریکا وارد جنگ شد. روند جنگ را که بررسی کنید حضرت امام مطرح کردند که ما ناخواسته جام زهر را سر می کشیم، و این زمانی بود که ابر قدرت با ما وارد جنگ شده بود. آنها مصمم بودند که اجازه ندهند جمهوری اسلامی موفقیت نظامی به دست بیاورد ولی از آن پس جمهوری اسلامی موفقیت فرهنگی به دست آورد، یعنی آنها در پی این بودند که جلوی پیشرفت انقلاب اسلامی را بگیرند، تصورشان این بود که ایران می خواهد از طریق نظامی صدور انقلاب بکند، بنابراین خود آمریکا وارد معرکه شد، آمریکا، آلمان، فرانسه و شوروی سلاح های پیشرفته ای در اختیار عراق می گذاشتند، ولی باز می بینیم که کاری از دستشان ساخته نیست، در نتیجه عملاً خود آمریکا با ما وارد جنگ شد.

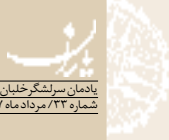
از روابط خودتان با مرحوم شهید بابایی بیشتر بفرمایید؟ اشاره کردم از سال ۶۴ چون علاقه خاصی به شهید بابایی داشتیم، اگر ایشان دستوری می داد موبه مواجرا می کردم، چون ایشان را یکی از مخلصین انقلاب می دانستم و خود هم علاقه مند به این انقلاب بودم. ایشان در سال ۶۴ بنده را به عنوان معاون عملیات پایگاه پنجم امیدیه انتخاب کرد، عملاً من هم یکی از نیروهای قرارگاه رعد بودم. آن قرارگاه از سال ۶۴ به بعد پشتیبانی های لازم عملیات های زمینی را در نیروهای وارد در جنگ انجام می داد، تقریباً یک نیرو هوایی متحرک بود که شهید بابایی به وجود آورد. از زمانی هم که کارش را شروع کرد با وجودی که ما سابقه آن چنانی نداشتیم، بسیار موفق بود. در اکثر عملیات ها من یکی از نفراتی بودم که مستقیم در قرارگاه در خدمت او بودم. آشنایی ما هم در حد دوستی رسید.

از خلیات و روحیات ایشان بفرمایید؟ نوع نگاهشان به جامعه و انقلاب چطور بود؟

اصولاً اگر بحث و خاطراتی از او گفته شده از ساده، سبجی و مخلص بودن او صحبت شده که فقط یک بعد از ابعاد شخصیتی شهید بوده، در حالی که او ابعاد گوناگونی داشت یک مدیر و فرمانده قاطع و توانمند، یک طراح زبردست و یک آینده نگار بسیار توانمند بود که یک مدیریت اسلامی دلسوزانه ای داشت و با هر کس یک بار روبه رو می شد او را شایسته خود می کرد. شهید بابایی یک نیروی هوایی متحرک، مغز متفکر و طراح اکثر عملیات های هوایی بعد از معاون شدنش در نیرو بود. زمانی که تازه این سمت را داشت، گروهک ها و نفوذی هایی که در کشور ما بودند حتی در دفتر ویژه نیروی هوایی نیز نفوذ کرده بودند، پروازها و عملیات ها لو می رفت، به طوری که

وقتی هواپیماهای ما می خواست از مرز عبور کند با دیوارهایی از پدافند روبه رو می شد. از زمانی که ایشان محوریت عملیاتی نیرو را بر عهده گرفت به روش های قبلی پشت کرد و روش های جدیدی را به وجود آورد. خود ایشان با ماشین هایی که یک تشک ابری روی آن پهن بود، از این پایگاه به آن یکی حرکت می کرد، ماشین طراحی می کرد و به پایگاه ها می داد. خودش در تک تک هواپیماهای دو کابینه می نشست و روش ها را به خلبانان نشان می داد. نیروهای زمینی را با پروازها هماهنگ می کرد که زمانی که این پروازها میان آنها عبور می کنند مورد هدف پدافند خودی قرار نگیرند. شهید بابایی یک فرد نبود، بلکه متفکری به تمام معنی یا کلیه ابعاد کوناگون پیشرفته انسانیت بود، یکی از بنده های خاص خدا بود. که به نظر من در صدی از خصایص حضرت علی را داشت. راجع به آینده نگری و این مدیریت دلسوزانه اش هم بگویید؟





در بحبوحه‌های انقلاب، خیلی از نیروهای خوب نیرو هوایی جذب گروه‌های دیگر می‌شدند، که این باعث مشکلاتی می‌شد. در یکی از صحبت‌های بسیار ساده ایشان مطرح کرد که اگر شما می‌خواهید جذب نیروهای شیطنانی نشوید، تنها راهش این است که به مسجد بروید، اگر بروید از خیلی از دسیسه‌ها دور هستید. این آموزه‌ای است که در عین سادگی، بسیار آینده‌نگرانه بود که اگر کسی به مسجد می‌رفت، با انقلاب آشنا می‌شد، خیانت‌های دشمن به گوشش می‌خورد و جذب دشمن نمی‌شد. به فرمانده‌ها و مسئولان تاکید می‌کرد که شما نیروسازی کنید، افرادی را بسازید که فردا آینده این کشور به‌دست آنها باشد. تاکیدش این بود که اگر ما خودمان در این کشور دو چرخه بسازیم از نظر

حمل و نقل خودکفای می‌شویم، اگر بهترین بنز و هواپیما مثل همین تجهیزات پیشرفته هوایی را کشور های بیگانه در اختیار ما بگذارند زمانی که فوت و فن آن را در اختیارمان نگذارند و ما را منتظر قطعه بگذارند، به درد ما نمی‌خورد، یعنی این دو چرخه‌ای که ما با دست خود ساخته‌ایم و در آن به خودکفایی رسیدیم از آن بنز که آنها در اختیار ما گذاشتند بهتر است. دو چرخه‌ای که داریم و فائوسی که

به‌دست خودمان روشن می‌کنیم هدف ما را بهتر برآورده می‌کند تا تجهیزات پیشرفته‌ای که دشمن در اختیار ما قرار داده، لذا یکی از تفکرات نواندیشی ایشان در روش‌های پدافندی این بود که بر خرید رادارهای پیشرفته تکیه نمی‌کرد، بلکه می‌گفت ما در مرزها نفرهایمان را می‌چینیم، با همین بی‌سهمی‌های کوچک هم می‌توانیم پدافند و پوشش راداری را به کشور بدهیم، این کار هم عملاً انجام می‌شد و واقعاً بسیار مفید و موثر هم بود. اگر ما برتری هوایی را به‌دست آوریم از همان روش‌های بسیار ساده و خود کفا بود که او در کشور به وجود آورده بود. یکی از موضوعاتی که در باره این شهید مطرح می‌شود تذکراتی است که در آن بر سه دوستان یا حتی سران نظام به ایشان می‌دادند که خیلی خود را درگیر پرواز نکنند و از وارد شدن به فضای اجراییات منضم می‌کردند، اما ایشان چندان توجهی

به این موارد نداشت راجع به این موضوعات هم بفرمایید. نه این‌که توجه نمی‌کرد، کاملاً هم توجه می‌کرد چون من شاهد

بودم. آقای رفسنجانی و دکتر روحانی از کسانی بودند که با لباس مبدل و سیسجی بیشتر به جبهه‌ها می‌آمدند. آقای رفسنجانی تاکید داشت و می‌گفت: شما که فرمانده هستید نباید پرواز کنید و باید روی زمین کارها را تدبیر کنید. ایشان هم قول داده بود که این کار را نکنند مگر در مواقعی که لازم است. اشاره کرد که ایشان با همه هواپیماها آشنایی داشت در همان زمانی که شهید شد ایشان خلبان اف ۴ بود ولی با اف ۴ و اف ۵ هم پرواز می‌کرد. لزومش هم در این بود که روش‌های جدید پروازی را به معلم‌ان خلیان این هواپیماها آموزش دهد. در همین پروازی که شهید شد و من در خدمتش بودم به عنوان معلم خلیان در کابین عقب نشسته بود و در حال آموزش به من بود، بنابراین او پرواز جنگی را به عنوان یک خلبان جنگی کنار گذاشته بود، ولی به‌عنوان معلم خلیان آگاهی که باید این روش‌ها را آموزش می‌داد در زمان‌هایی که ضرورت اقتضا می‌کرد وارد عمل می‌شد. متأسفانه در آن پروازی هم که شهید شد چون تنها کسی بود که به آن منطقه آشنایی داشت، از زمین

هم رفته بود چون جبهه‌های ما ملو از پدافندهای خودی بود و ایشان با مسیرها آشنایی داشت، گاهی ضرورت ایجاب می‌کرد که برخی پروازها را انجام دهد، مثل همین پروازی که در خدمتش بودم. من به ابعدادی از شخصیت شهید بابایی اشاره کردم، نه من می‌توانم تمام ابعاد را به‌طور کامل بگویم و نه مجالش در این فرصت کوتاه هست. خاطره‌ای یادم هست، در یکی از شب‌های حمله که من معاون عملیاتی پایگاه ۵ درامیدیه بودم، شهید اردستانی گفت، شهید بابایی می‌گوید به امامزاده‌ای که آنجا هست برویم، یک غروب بارانی بود، جلوی

پروازی، رویکرد به خودکفایی به ثمر نشست و در این عملیات به رغم استفاده از تاکتیک پرواز در ارتفاع سطح که در این ارتفاع انواع آتش اعم از گلوله‌های توپ، تانک، خمپاره، سلاح‌های نیمه‌سنگین و سبک و انواع ترکش وجود دارد حتی یک گلوله یا ترکش به جنگنده‌های ما اصابت نکرد!

«والفجر ۸» نیز بسیار مؤثر واقع شده بود و انهدام نزدیک به چهل فرزند هواپیماهای پیشرفته دشمن و ایجاد روش‌های نوین، موجب برتری هوایی بر نیروی هوایی بسیار مجهز عراق شده بود.

ناشی از عوامل متعددی بود، اما به‌طور کل، حضور نیروی مؤمن و معتقد در خطوط اول جبهه، یکپارچگی میان نیروی زمینی ارتش با سپاه و بسیج و عملیات و پوشش گسترده هوایی

و انهدام زرهی ارتش عراق، مهم‌ترین این عوامل است. از پرواز آخر بگویند: عملیات چه بود و بر چه اساسی شکل گرفته بود؟

آن پرواز یک حکایت خاص دارد. آن زمان که اوج زیارت حج و عید قربان بود و از قبل تعیین شده بود که او به حج برود، چون اکثر آدر جبهه‌ها بود و کمتر به خانواده‌اش می‌رسید. از طریق شهید ستاری که از شاگردان او و فرمانده نیرو بود اسم او و همسرش جز زوار بود. موعده‌ش که رسید گفت یک درگیری پیش آمده انشالله آن که تمام شود به شما خواهیم پیوست. یک هفته قبل از آن هم قرارگاه رعد در پایگاه سوم همدان مستقر شده بود. در جبهه غرب نیروهای خودی وارد یک عملیات شده بودند و قرارگاه رعد هم از همدان پشتیبانی می‌کرد. فکر می‌کنم شب چهارشنبه بود که آن کشتار در عربستان به وجود آمد و تعدادی از زوار ایرانی شهید شدند، که او بسیار گریه می‌کرد و از این امر بسیار ناراحت بود. بعد از این که عملیات جنگی را انجام دادیم به من که آن موقع جانشین پایگاه دوم شکاری تبریز بودم، دستور داد: فردا برو و آمادگی پرواز را آنجا به وجود بیاور چون قرار است عملیاتی در سردهشت انجام شود. پنجشنبه بعد از این که آن عملیات جنگی را انجام دادیم، به تبریز رفتم و در آنجا اقدامات اولیه را انجام دادم. روز بعدش که جمعه بود، بعد از انجام یک پرواز جنگی با سرهنگ بختیاری به تبریز تشریف آوردند. به ایشان گفتم آمادگی‌های لازم را انجام دادم اما موفق

امامزاده برک‌های بود که در آن وضو گرفتیم و زیارت کردیم، ایشان دعای کمیل را با صدای نیمه گرفته خواند، با وجودی که من در مراسم مذهبی زیاد شرکت کرده‌ام، ولی به جرأت می‌توانم قسم بخورم از مراسم‌هایی بود که واقعاً سراپای بدن انسان را آب می‌کرد. ایشان حالت عارفانه‌ای داشت حرف، دعا و مسائلی به جان انسان می‌نشت. او با حالتی که داشت به آن نیمه‌شب بارانی سرد حالت خاص و روحانی بخشید که انسان شیفته او می‌شد. باید با کسانی که بیشتر در خدمت ایشان بودند، صحبت شود و ابعدان و شخصیتی او کشف و به‌صورت کتاب‌هایی برای آیندگان درآید. من بیش از ۴-۳ سال توفیق این را نداشتم که خدمت شهید باشم و فقط در صدی از خصایص او را دیدم که به آن اشاره کردم.

درباره عملیات کربلای ۵ بفرمایید. چه نوع عملیاتی بود؟ عملیات پیروزمندانه «کربلای ۵» در نوع خود، عملیات منحصر به فرد نظامی است، و هر چند تاکنون از زوایای کلاسیک و غیرکلاسیک، تجزیه و تحلیل شده است. از دیدگاه نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، کم‌تر به آن دقت شده است. در حالی که فرماندهان و متخصصان نیروی زمینی با نگرش خاص خود این عملیات را تجزیه و تحلیل و بعضاً نقد می‌کنند، از نگاه «قرارگاه رعد» قرارگاه عملیات هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران این عملیات از جهات گوناگون بسیار مؤثر بود که علاوه بر دستاوردهای نظامی و سیاسی، باعث انهدام بسیار گسترده نیروهای زرهی عراق شد. سازماندهی سریع نیروهای عملیاتی به فاصله پانزده روز پس از عملیات «کربلای ۴» با تفکر بومی فرماندهان در قرارگاه خاتم‌الانبیا و در حالی که دشمن گمان می‌کرد نیروهای ایرانی دست‌کم تا چند ماه آمادگی عملیات نخواهند داشت، با اجرای دقیق اصل غافلگیری در یکی از دشوارترین مناطق جنگی، شوک بسیار سنگینی را بر دشمن وارد ساخت. در این عملیات، هر چند ما در جبهه کوچکی در شرق بصره با دشمن درگیر شدیم، انسجام و یکپارچگی همه نیروها، اعراض از نیروهای بسیج و سپاه، نیروی زمینی و دریایی ارتش و همچنین حضور گسترده و بسیار مؤثر نیروی هوایی، توانست تجهیزات زرهی و نیروهای عراقی را در بالاترین حد ممکن منهدم کند.

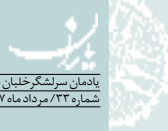
جنگنده بمب‌افکن‌های نیروی هوایی با بیش از سیصد سورتی پرواز و استفاده از بمب‌های سنگین، آنچنان جهنمی برای دشمن ساختند که تا پیش از این حتی به خواب هم ندیده بودند.

دشمن که در این منطقه ماه‌ها پیش از عملیات «کربلای ۴» با الهام از طرح‌های اسرائیلی، اقدام به ایجاد خاکریزهای مثلی و ایجاد استحکامات بسیار گسترده در آنها کرده بود، گمان نمی‌کرد که این خاکریزها به گورستان نیروها و تجهیزاتش بدل شود، اما بار دیگر حضور نیروهای بسیار معتقد در زمین و پشتیبانی هوایی معادله جنگ را به نفع جمهوری اسلامی ایران عوض کرد.

خلاصه آن که این بار نیز استراتژی نظامی شهیدان بابایی، ستاری و اردستانی در ایجاد تفکر بومی، تغییر تاکتیک‌های

**اگر نیروهای زمینی می‌خواستند در زمین اقداماتی را انجام دهند، مورد تهاجم نیروهای هوایی عراق قرار می‌گرفتند و کاری از پیش نمی‌بردند و تلفات بالایی را می‌دادند. تا این که شهید بابایی نیروی هوایی کشور به وجود آورد، قرار گاهی به نام رعد تشکیل داد.**

نشدم با تلفنی که داده بودید برای هماهنگی با سپاه ارتباط برقرار کنم، که ایشان خودش این هماهنگی را ایجاد کرد. من تاکید کردم که ما یک پرواز صبح انجام دادیم، اگر این بمباند برای فردا بهتر است که گفت نه این کار باید انجام شود باید آشنایی شما با محیط صورت بگیرد، چون ممکن است به‌زودی قرارگاه به این جا منتقل شود و نیاز است که این کار هر چه سریع‌تر انجام شود. پس از انجام اقدامات اولیه پروازی، ایشان مهماتی را که بر روی هواپیما اف ۵ که دو کابینه است سوار شده بود را کافی ندانست، دستور تغییر آنها را داد که این حدود ۲۰ دقیقه طول کشید. من جلو و ایشان عقب کابین نشست، آخرین چک‌های پروازی انجام شد و از باند بسند



پیاده و با این شرایط مواجه شدیم. سر از نامی شناختم. فرمانده پایگاه تیمسار رستگار فر بود که که زیر بغل من را گرفته و کناری برد. در آنجا من برای مدتی اصلاً نمیدانستم در دنیا چه می‌گذرد. واقعاً یک فرد بسیار مثبت، موثر و مفید با کارایی خوب بود، که اگر می‌ماند می‌توانست خیلی موثر واقع شود.

**دو چیز باقی می‌ماند؛ یکی این که احساس می‌کنید بعد از شهادت ایشان تا چه اندازه منش و خواسته‌های ایشان، چه در سطح جامعه و چه در سطح نیرو جاری و ساری است؟ و فکر می‌کنید دیگران تا چه حد راه ایشان را ادامه دهند؟**

ایشان آثار عملی و پابرجایی به وجود آورد. این طور نیست که ما بگوییم که او یک کتابی نوشت و کسی نخواند. روشی به وجود آورد که در نیروی هوایی ما دنباله رو دارد و عملاً چون مفید بود اجرا می‌شود. نمی‌دانم جامعه چقدر از این شهید الگو گرفته است شاید کسانی که باید این رسالت را انجام می‌دادند کوتاهی کردند، آموزه‌های که باید از زندگی این شهید به جوانان داده می‌شد داده نشده است. ولی آن روش‌های عملی که ایشان در نیروی هوایی به وجود آوردند همچنان ادامه دارد. تمام متفکران نیروی هوایی به این روش‌ها مجهز هستند. من مصداق تفکر و گفتار این شهید را عیناً در تحول جنگ تحمیلی زمانی که خود آمریکا، عراق را مورد تجاوز قرار داد، دیدم تعدادی از خلبان‌های عراقی فرار کرده و به کشور ما آمده بودند. من آن موقع فرمانده پایگاه دوم



تبریز بودم صحنه‌ای با آنان داشتم که الان وضعات چیست آنها مطرح کردند که هر چه دشمن به ما داد هیچ فایده‌ای برای ما نداشت و ندارد. به آنها گفتم چه می‌خواهید تا سوغات به کشورتان ببرد؟ گفتند فانوس به ما دهید. واقعاً تعجب کردم و این حرف شهید یاد آمد که اگر ما دو چرخه بسازیم خودکفا می‌شویم و با چنگ خودمان برای خودمان یک پناهگاه بکنیم این به حال ما مفید است و من آنجا عیناً دیدم و فهمیدم باید یک تفکر بسیجی خودکفایی در کشورمان بوجود بیآوریم تا خودمان روی پای خودمان بایستیم، اگر می‌خواهیم در مقابل دشمن ابر قدرت‌ها پابرجا و مستحکم باقی بمانیم باید از فکر نیروهای داخلی خودمان استفاده کنیم، ابتداعات و اختراعات نظامی و سیستم‌های تجهیزاتی خودمان را داشته باشیم.

**از مراسمی که برای بعد از شهادت ایشان انجام گرفت کمی برپیمان توضیح دهید**

فیلیمس هست، کل نیروی هوایی و کشور عزادار بود. کسی در نیروی هوایی نبود که برای شهید گریه نکند. اصلاً کسی او را نمی‌شناخت، بعد که رهبر معظم انقلاب آن گفته‌ها را که راجع به ایشان گفت ابعاد شخصیتی شهید برملا شد. تازه کشور شروع به شناخت او کرد که دیگر بی‌فایده بود. متأسفانه ما در کشورمان اصولاً آدم‌های مفید و موثری داریم که بعد از مرگشان به وجودشان بی‌می‌بریم که دیگر زیاد فایده‌ای ندارد. الحق در مراسم ایشان سنگ تمام گذاشتند. در تبریز که آنجا شهید شد، ایشان از آنجا به تهران و تا بازگشت همسرش که جنازه در سردخانه بود، من حضور داشتم. در زمان خاک سپاری، من و شهید اردستانی و تیمسار نقیایی که از دوستان نزدیک او بودیم. هنگامی که او را در قبری می‌گذاشتند، من دیدم که آنها در حال خنده هستند، علت را جویا شدم که شهید اردستانی با حالت حزن و خنده گفت: هر چیزی که می‌بردیم می‌گفت این را هم افقی کردید، ما خودش را هم افقی کردیم. یک چنین مثلی هم در مراسم دفن ایشان در قزوین اتفاق افتاد. شهید اردستانی هم یکی از نیروهای انقلابی، با عظمت و شجاع بود. خدا شهید اردستانی، بابایی، ستاری و سایر شهیدان جنگ تحمیلی و انقلاب اسلامی ما را رحمت کند. ■

داخل آن درگیر می‌شود، وارد آن تور شدم، آن هم از دو طرف پاره شد و به دلیل قطع شدن بنزین هواپیما خاموش شد. اطفا حریق رسید و آتش لاستیک‌ها را خاموش کرد. من داخل آن تور گیر کرده بودم که آن را هم پاره کردند و من توانستم بیرون بیایم. سرهنگ بابا زاده یکی از خلبان‌ها که معاون عملیات آن زمان بود، از هواپیما بالا رفت و وقتی کابین عقب را دید به سرش زد و با شیون گفت: شهید اینجاست. متأسفانه او مورد اصابت واقع شده بود، فشار انفجار او را به یک طرف صندلی فشرده کرده بود و دست چپش هم افتاده بود پشت دسته گازهایی که

شدم. همان طور که اشاره کردم شهید مسیر را از پایین هم می‌دانست، آنگاه ترین کسی بود که هم جبهه‌ها، هم مسیرها و هم خلبان‌ها را می‌شناخت. مسیرها را که می‌رفتیم در آخرین نقطه تصمیم‌گیری (ip)، باید همه سوئیچ‌ها تنظیم می‌شد، خلبان مسیر و سمت ثابت داشته باشد، از آنجا زمان صفر شروع می‌شود، چون در این سرعت، ارتفاع و سمت ثابت باید عملیات‌های او چگیری و بعد شیرجه انجام شود. آخرین هماهنگی و گفت و گوه انجام شده به آنجا که رسیدیم آن نقطه را تنظیم کردیم و به سمت هدف رفتیم. این ip چون تقریباً بین ۳ تا ۱۰ کیلومتری هدف است جایی است که حتماً باید کاملاً مشخص باشد، که هواپیما با سمت مشخص کارش را شروع کند، تا جایی که می‌خواهد او چگیری کند و شیرجه بزند، به سوی هدف باشد. نیروها، تجهیزات و تجمع دشمن بود که مورد هدف واقع می‌شد، ۱۸۰ درجه زدییم تا به خاک خودمان برمی‌گردیم. هدف دامنه‌های قدیمی سردشت بود مأموریت به خوبی انجام شده بود و شهید از این بابت بسیار خوشحال بود. دشت غربی سردشت هم چون جنگل، سرسبز و بسیار زیبا بود و آن را تحسین و لعنت می‌کرد کسانی را که باعث شده بودند ما با دست خودمان این زیبایی را به آتش بکشیم. در موقع رفتن هم شعر مسلم را زمزمه می‌کرد. ناگهان انفجار مہیبی رخ داد که تمام داخل کابین را مه فرا گرفت، یک لحظه همه چیز به هم ریخت و

برای لحظاتی نمی‌دانستم چه اتفاقاتی افتاد، وقتی من به خود آمدم چون داشتیم لابه‌لای ارتفاعات با ارتفاع پست می‌آمدیم، دیدم بیش از ۱۰۰ پا از ارتفاع هواپیما کاسته شده بود و ما در حال رفتن در کوه بودیم. این عکس‌العمل ماهیچه‌ای ما و خواست خدا بود که توانستم هواپیما را از آن وضعیت بیرون آورم. در آن زمان هر چه صدا زدم از شهید صدایی نبود و اصوات نامفهومی از برخورد هوا با کابین شکسته به گوش می‌رسید و جز این چیزی شنیده نمی‌شد. بسیار سعی کردم و از رادیوی داخلی که تنها چیزی که سالم بود، او را صدا زدم اما صدایی نشنیدیم. حرکتی که به هواپیما دادم، آینه جلوی هواپیما را تنظیم کردم که شهید را بتوانم ببینم، فقط متوجه شدم که شیشه حایل بین ۲ کابین شکسته و خون آلود بود و چتری هم که باید نفر را از کابین به بیرون هدایت کند متلاشی شده و حالت ارتعاش دارد، گفتم احتمالاً شی به شهید خورده و او از کابین بیرون افتاده، چون من آثاری از او نمی‌دیدم این جا بود که با رادار منطقه تماس گرفتم و گفتم که ما مورد اصابت واقع شدیم و احتمالاً همراه من بیرون پریده، موقعیت دادند که هلی کوپتر اضطراری بیاید و احیاناً اگر جنازه شهید در آن منطقه است بتوانند به آن برسند. مدتی که در تبریز جانشین پایگاه بودم با منطقه آشنایی داشتم و روی این آشنایی به سمت پایگاه آمدم. اعلام وضعیت اضطراری کردم، چون هواپیما وضعیت خوبی نداشت و دستگاه‌های ناوبری از کار افتاده بود و خود من هم مورد اصابت ترکش از پشت و پا بودم اما صندلی پشت من باعث شده بود که ترکش کاری به من نگیرد. نیروهای امداد و اضطراری تمام باند را گرفته بودند و من در حال کم کردن سرعت بودم که متوجه شدم دسته‌های گاز هواپیما تا یک حدی بیشتر عقب نمی‌رود و من نمی‌توانم سرعت هواپیما را کم کنم، لذا با همان سرعت بالا و سه چرخ هواپیما را روی باند آوردم

چتری که عقب هواپیماهای شکاری برای گرفتن سرعت است، به علت سرعت بالا بدون اینکه درگیر شود رها شد، یک قلاب هم هست آن را هم استفاده کردم که باز نشد و سرعت هم کم نمی‌شد. سعی کردم سوئیچ‌های بنزین را قطع کنم با آن سرعت زیاد در حال وارد شدن به انتهای باند بودم، از فشاری که به ترمزها آوردم لنت‌ها داغ شد و لاستیک‌های هواپیما آتش گرفت. همه موارد که استفاده شد و هواپیما متوقف نشد. انتهای باند هواپیماهای شکاری یک توری هست که هواپیما

**ایشان آثار عملی و پابرجایی به وجود آورد. این طور نیست که ما بگوییم که او یک کتابی نوشت و کسی نخواند. روشی به وجود آورد که در نیروی هوایی ما دنباله رو دارد و عملاً چون مفید بود اجرا می‌شود. نمی‌دانم جامعه چقدر از این شهید الگو گرفته است شاید کسانی که باید این رسالت را انجام می‌دادند کوتاهی کردند.**

هم همین اتفاق افتاد چون هیچ خلبانی نیست که شهید شود و هواپیمایش سالم بنشیند ولی این اتفاق برای شهید بابایی افتاد.

**آن مساله اصلاً چگونه اتفاق افتاد؟**

آنجا پدافند بود و ما مورد هدف واقع شدیم. اگر اتفاقی که افتاد یک صدم ثانیه زودتر می‌افتاد به من می‌خورد، چون من در کابین جلو بودم و اگر در تیر رخ می‌داد اصلاً به شهید نمی‌خورد. این سرنوشت شهید بود که باید در این روز عزیز (روز عید قربان) قربانی اسلام شود.

**شما بعد از آن اتفاق چه حس و حالی داشتید؟**

دیگر نمی‌توان نام آن را حس و حال گذاشت، وقتی از هواپیما